خبر

## هنر برتر از گوهر آمد پدید

گرچه نقش ارتباط کلامی میان انسان‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، اما نمی‌توان نقش هنر را در انتقال مفاهیم به دیگران دست‌کم گرفت. زبان هنر گستره‌ای فراتر از کلام دارد و بر مخاطب تاثیرگذارتر است. در بازخوانی انقلاب مشروطه نیز از قدرت جادویی هنر نمی‌توان غافل شد. در این زمینه برگزاری نمایشگاه‌های عکس، نقاشی و موزه در راستای همایش‌های مشروطه تدارک دیده شده است. اما از این میان دو خبر نمود بیشتری پیدا کرد:

■ **فیلم مشروطه خانم**

از زندگی مشروطه خانم فرزند مرحوم ثقه‌الاسلام فیلم ساخته شده است. علی آقا ثقه‌الاسلام روحانی شجاع تبریزی یکی از حماسه‌آفرینان انقلاب مشروطیت است که در اوج مبارزات مردم ایران علیه روسیه و پادشاه قاجار رهبری مجاهدان تبریز را برعهده گرفت و با مستبدان جنگید. او در دوره اول مجلس شورای ملی از طرف مردم زادگاهش به مجلس راه یافت. مرحوم ثقه‌الاسلام شهید با نگرانی شدید از لشکرکشی نیروهای روسیه و خطر محاصره و تجاوز به آذربایجان همراه سیدالمتحممین، شیخ محمد خیابانی و میرزاحسین واعظ به دیدار عین‌الدوله رفت اما این دیدار سودی نداشت. روس‌های مهاجم مجاهدان را خلع سلاح کردند و عین‌الدوله به تهران بازگشت. ثقه‌الاسلام به کنسول روس اعتراض کرد و در این بین سلحشوران تبریزی که از فجایع روس‌ها به ستوه آمده بودند، به فتوای شرعی این روحانی ازجان گذشته و فرمان رسمی والی تبریز حمله به سپاهیان بیگانه را در اول محرم ۱۳۳۰ قمری آغاز کردند. روس‌ها چون شکست خود را نزدیک دیدند، تقاضای نیروی کمکی کردند و با سپاه تازه‌نفسی در ۵ محرم ۱۳۳۰ بر شهر تبریز مسلط شدند. عده‌ای از بزرگان شهر به ثقه‌الاسلام پیشنهاد کردند که شهر را ترک کند ولی وی جواب داد من کار خود را به خدا واگذار کردم. او مردم شهر را تنها نگذاشت. تا اینکه روس‌ها در ۷ محرم ۱۳۳۰ او را بازداشت کردند و پس از دو روز شکنجه و محاکمه سرانجام در روز دهم دی‌ماه ظهر مطابق با عاشورای ۱۳۳۰ قمری در میدان مشق تبریز او و گروهی از همراهانش را به دار آویختند. زمانی که او توسط روس‌ها دستگیر و اعدام شد دختری چهار ساله داشت. علی آقا به خاطر دلبستگی شدیدش به انقلاب مشروطه اسم دخترش را «مشروطه» گذاشت. مشروطه خانم سالیان درازی پس از شهادت پدر زنده ماند. او سال گذشته در سن صدسالگی دنیا را وداع گفت. اما خاطرات او از پدر و دوران مشروطه دستمایه فیلمی شد که توسط جمشید خوشدل کارگردان سینما تهیه شده است. به گفته خبرگزاری میراث، خوشدل در این باره توضیح می‌دهد: «پیش از فوت مشروطه خانم در یک جلسه با او مصاحبه کردیم. او خاطرات خود را از رفتار و ویژگی‌های پدر، ستارخان و باقرخان بازگو کرد. بعد از آن قرار شد مصاحبه در جلسه‌ای دیگر ادامه یابد. اما ضبط منزل شخصی او که به مرگش انجامید، ادامه مصاحبه را میسر نساخت. با استفاده از این مصاحبه و اسناد و عکس‌هایی که از دوره مشروطه باقی مانده، سرنوشت مشروطه‌خواهان را به تصویر آورده‌ام.» این فیلم قرار است در سالروز صدور فرمان مشروطیت به نمایش درآید. جسد مرحوم ثقه‌الاسلام در محوطه گورستان سرخاب که اکنون مقبره‌الشعرای تبریز است، به خاک سپرده شده است.

■ **نمایش انقلاب ایرانی**

این نمایش برگرفته از خاطرات ادوارد براون ایران‌شناس مشهور انگلیسی، درباره انقلاب مشروطه ایران است که به کارگردانی مهرداد سیف و گروه هنری سیمرغ و با همکاری برخی موسسات ایران‌شناسی انگلستان در لندن به روی صحنه می‌رود. به گفته میراث خبر نمایش انقلاب ایرانی از تاریخ سوم تا پنجم آگوست ۲۰۰۶ برابر با ۱۲ تا ۱۴ مردادماه ۱۳۸۵ به روی صحنه می‌رود. این نمایش سوررئال و کمیک و دارای قطعات نامنظم است که از حوادث انقلاب مشروطه ایران در سال ۱۹۰۶ الهام گرفته است. داستان این نمایش سفر شخصیت‌هایی است که از میان لایه‌های زمانی به روزگاری سفر می‌کنند که حوادث انقلاب مشروطه ایران در آن رخ داده است. مهرداد سیف در این نمایش تاریخی از شرح وقایع انقلاب مشروطه ایران به قلم ادوارد براون تحت عنوان «انقلاب ایرانی» برای نگارش و نمایش تازه‌ای الهام گرفته است که رویکرد بصری متمایز و ویژه‌ای از سوی شرکت هنری سیمرغ در زمینه نمایش و تصویر حوادث مهم تاریخی در انقلاب مشروطیت ایران در سال ۱۹۰۶ است.

# متفقین شاه را عوض کردند

گزارش سال ۱۳۲۰

صد سال

**حسن مرسل وند**: این سال یکی از سال‌های پرآشوب و سرنوشت‌ساز برای ایرانیان بود. جنگ جهانی دوم در اوج گستردگی خود بود و کمتر کشوری در این کره خاکی از این جنگ و تبعات آن در امان بود.

آلمان نازی به یوگسلاوی و یونان حمله کرد و نیروهای مجارستان نیز به سوی یوگسلاوی یورش بردند. در گرماگرم این رویدادهای خونین، در اتحاد جماهیر شوروی، ژوزف استالین ریاست شورای کمیسرهای شوروی را بر عهده گرفت تا نقش تاریخی خود را هم در جنگ و هم در سرنوشت اتحاد جماهیر شوروی، رقم دیگری زند. در عراق هم رشید عالی گیلانی از نخست‌وزیران پیشین عراق کودتا کرد و قدرت را به دست گرفت. امیرعبدالله نایب‌السلطنه عراق به سفارت آمریکا در بغداد پناه برد و نیروهای انگلیسی به پشتیبانی از او، وارد بصره شدند. این کودتای نظامی نیز بی‌رابطه با جنگ جهانی دوم نبود. رشید عالی گیلانی هوادار و همکار آلمانی‌ها بود و امیرعبدالله نایب‌السلطنه هوادار انگلیس! موضوع آنچنان دارای اهمیت بود که وینستون چرچیل نخست‌وزیر و فرمانده جنگی انگلستان فوراً دستور داد تا از هندوستان یک لشکر انگلیسی به بصره اعزام شود. همین کودتا در ضمن بهانه‌ای برای لشکرکشی انگلیسی‌ها به منطقه بود که از سیاست خارجی رضاشاه نیز به سختی رنجیده بودند. در همان روزی که رشید عالی گیلانی و وزیران او وارد ایران شدند - ۹ خرداد- سپاهیان انگلیسی نیز وارد بغداد شدند و بدین ترتیب اردوگاه نظامی متفقین در منطقه تشکیل شد. نیروهای انگلیسی بی‌درنگ به سوریه و لبنان نیز حمله بردند و آلمانی‌ها را از منطقه پاک‌سازی کردند، حالا نوبت به ایران رسیده بود که هنوز شاه آن از آلمانی‌ها پشتیبانی می‌کرد.

در تیرماه داغ این سال آلمان نازی ناگهان به اتحاد جماهیر شوروی حمله برد و فصل نوینی را در تاریخ جنگ جهانی دوم گشود. چرچیل نخست‌وزیر انگلستان که رهبری جنگ متفقین را نیز بر عهده داشت، بی‌درنگ واکنش نشان داد و حمله هیتلر به شوروی را مقدمه پیشروی به سوی انگلستان دانست و گفت: هیتلر امیدوار است پیش از آنکه آمریکا در جنگ مداخله کند انگلستان را از پای درآورد. بنابراین خطر شوروی، خطر ما و آمریکا است! با حمله آلمان به شوروی، محمد ساعد سفیرکبیر ایران در شوروی طی یادداشتی بی‌طرفی کامل ایران را به اطلاع وزارت امور خارجه آن کشور رساند. از آن سو آندره اسمیرنوف سفیر تازه شوروی نیز به تهران آمد و با علی منصور نخست‌وزیر دیدار و گفت‌وگو کرد. وی از دولت ایران به خاطر بی‌طرفی سپاسگزاری کرد و خواهان همکاری در امور اقتصادی و بازرگانی و نیز تسهیلات ترانزیتی بین دو کشور شد. در این میان روزنامه‌ها و نشریات اروپایی جنجال مطبوعاتی بزرگی علیه رضاشاه و سیاست هوادارانه او از آلمان‌ها به راه انداختند و رادیو بی‌بی‌سی هر شب ضمن اخبار و تحلیل‌های خود به رضاشاه انتقادهای تندی می‌کرد. هنگامی که چرچیل و روزولت در اقیانوس اطلس دیدار و گفت‌وگو کرده و منشور تاریخی آتلانتیک را امضا کردند، جنگ وارد مرحله تازه‌ای شد. اکنون آمریکا نیز به طور رسمی وارد جنگ شده، موازنه قدرت را به سود جبهه متفقین به هم زد. در ۲۸ تیرماه دولت‌های شوروی و انگلستان به طور رسمی از ایران خواستند تا نسبت به اخراج آلمانی‌ها از ایران اقدام کند. خبرگزاری فرانسه گفت ستون پنجم آلمانی‌ها در ایران و افغانستان تشکیل شده و نزدیک است که به جمهوری‌های قفقاز و هندوستان حمله کنند. بخشی از نیروهای لشکر نهم هندوستان نیز که زیر فرمان انگلستان بودند برای تجاوز به خاک ایران، وارد بصره شدند. شاه و دولت دست‌نشانده‌اش، اکنون از همه سو محاصره شده بودند و گاه آن رسیده بود که تاوان سیاست‌های نادرست خود را چه به لحاظ داخلی و چه از نظر خارجی پس بدهند. آنتونی ایدن وزیر امور خارجه انگلستان طی نطقی گفت: گروه زیادی از کارشناسان آلمانی در ایران هستند که خطر بزرگی برای انگلستان خواهند بود. رضاشاه و دولتش اما نسبت به همه این رویدادهای پرمخاطره بی‌اعتنا بودند.

پاسخ آنان به یادداشت دولتین شوروی و انگلستان این بود: رفتار همه اتباع بیگانه در ایران تحت مراقبت کامل است! در ۲۵ مردادماه دولتین انگلستان و شوروی مجدداً از دولت ایران خواستند تا هر چه زودتر آلمانی‌های مقیم ایران را از کشور خارج کند. رادیو لندن نیز اعلام کرد ۲۵۰۰ تا ۲۷۰۰ نفر آلمانی در ایران هستند که امنیت همسایگان را به هم می‌زنند. رادیو لندن همچنین اعلام کرد که در اوضاع فعلی، ایران مرکز عمده جنگ در آسیا است! انگلیسی‌ها خاطرات ناخوشایندی از فعالیت‌های جاسوسی آلمان‌ها در جنگ جهانی اول، در ایران داشتند. آنان نیک می‌دانستند با آن سوءپیشینه استعماری که سالیان دراز در ذهن و اندیشه ایرانی از خود به جا گذاشته بودند، راه نفوذ آلمانی‌ها در میان ایرانیان همانند جنگ جهانی اول، همچنان باز است. همان گونه که خواهیم دید پس از ورود نیروهای متفقین به ایران، طیف گسترده‌ای از ایرانیان، از آیت‌الله کاشانی - روحانی برجسته شیعی - گرفته تا احمد شاملو- شاعر نام‌آور ایرانی- به جرم هواداری از آلمانی‌ها و دشمنی با متفقین، بازداشت و زندانی شدند.

سرانجام در ۳۱ مردادماه رضاشاه نوشداروی پس از مرگ سهراب را به کار برد و دستور داد کلیه اتباع آلمانی که به وجودشان نیازی نیست، خاک ایران را ترک کنند. اما دیگر کار از کار گذشته بود و سپیده‌دم سوم شهریورماه، نیروهای ارتش سرخ شوروی از شمال و شرق و نیروهای ارتش انگلستان از جنوب، سرزمین بلاخیز ایران را از زمین و هوا و دریا مورد تجاوز قرار دادند. شهرهای بی‌دفاع ایران بمباران هوایی شد و پادگان‌های نظامی در همان ساعات اولیه حمله، متلاشی شدند. فرماندهان نظامی رضاشاه که در سرکوب‌های داخلی، شیر میدان رزم بودند، از برابر دشمن گریختند و هر یک به سوراخی خزیدند. در این میان بایستی رفتار دلیرانه دریادار بایندر فرمانده نیروی دریایی ایران را برای ثبت در تاریخ ارج بنهیم. وی به همراه ناخدا نقدی رئیس ستاد نیرو و گروهی از افسران و درجه‌داران نیروی دریایی در برابر دشمن متجاوز تا آخرین نفس ایستادگی کردند و در راه استقلال میهن به شهادت رسیدند. علی منصور نخست‌وزیر به حضور شاه رفت و استعفا داد. شاه به مجید آهی وزیر دادگستری پیشنهاد ریاست هیات دولت را داد که وی نپذیرفت. شاه خودکامه اکنون پس از ۱۶ سال حکومت مطلقه و هزینه‌کردن بخش بزرگی از بودجه کشور برای ساختن ارتشی نوین، در برابر دشمن تنها مانده بود. چه چاره‌ای داشت که دست به دامان سیاستمدار کهنه‌کاری همچون محمدعلی فروغی که آن گونه با خفت و خواری وی را از کار برکنار و خانه‌نشین کرده بود، برود؟ فروغی پیر و بیمار و خانه‌نشین بود، پس رضاشاه خود به دیدار فروغی رفت و خواهش کرد تا در این موقعیت حساس، پست نخست‌وزیری را بپذیرد. فروغی پذیرفت و بی‌درنگ با سر ریدرز بولارد سفیر انگلستان در تهران و اسمیرنوف سفیر شوروی دیدار و برای ترک مخاصمه گفت‌وگوهایی انجام داد. در این گفت‌وگوها به فروغی پیشنهاد جمهوری شدن ایران و یا خلع خاندان پهلوی از سلطنت و برگشت دادن آن به خاندان قاجاریه داده شد که هیچ یک به نتیجه نرسید. فروغی نمایندگان سیاسی دول متفقین را قانع کرد که بهتر است رضاشاه استعفا کند و محمدرضا پهلوی ولیعهد، جانشین وی شود. فروغی معتقد بود که در آن شرایط حساس و خطرناک، جمهوری شدن ایران به مصلحت نیست.

در این میان نکته شایان توجه اینکه هواپیماهای اتحاد جماهیر شوروی، در میان بمباران‌های هوایی، اعلامیه‌هایی نیز از هواپیماها پایین می‌ریختند که در آنها سخن از انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب سرخ کارگران و رنجبران و دهقانان در میان بود! به هر حال، شورای عالی نظام دستور مرخصی سربازان را صادر کرد و بدین ترتیب پادگان‌های نظامی تخلیه شد و گروه گروه سربازان گرسنه و بی‌پول، راهی شهرهای خود شدند. رضاشاه از این تصمیم شورای عالی نظام به شدت خشمگین شد و امضاکنندگان طرح را به کاخ سعدآباد احضار کرد. وی سرلشکر احمد نخجوان کفیل وزارت جنگ و سرتیپ علی ریاضی رئیس اداره مهندسی ارتش و سرپرست رکن دوم ستاد ارتش خود را به خیانت متهم کرد و همان جا هر دو نفر را به شدت کتک زد و با دست خود درجه‌های نظامی آنان را کند و دستور زندانی شدن و سپس در دادگاه نظامی محاکمه کردن آنان را صادر کرد. اما عمر حکومت رضاخان به سر آمده بود و دیگر در شرایطی نبود که بتواند همه اوامر خود را پیش ببرد. شگفت‌آور اینکه رضاشاه در حالی استعفا داد و از ایران بیرون رفت که معتقد بود نه تنها امیران و فرماندهان نظامی، بلکه همه دولتمردان و کارکنان وی، خائن بوده‌اند!! وی که خانواده خود را روز هفتم شهریورماه به اصفهان فرستاده بود، خود نیز در بیست و پنجم همان ماه از سلطنت استعفا داد و شتابان به اصفهان رفت. هنوز شاه خودکامه از دروازه تهران بیرون نرفته بود که در مجلس شورای ملی، سیدیعقوب انوار - نماینده طرفدار پر و پا قرص رضاشاه و کسی که برای تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی جانفشانی‌ها کرده بود - پشت تریبون رفت و گفت: «الخیر فی ما وقع»! و نماینده دیگر طرفدار رضاشاه یعنی علی دشتی به شدت علیه شاه سخن گفت و از فروغی خواست که مواظب باشد تا شاه جواهرات سلطنتی را با خود نبرد! شگفت مردمانی هستیم ما ایرانیان! فردای آن روز، یعنی ۲۶ شهریورماه جلسه فوق‌العاده مجلس تشکیل شد و فروغی کناره‌گیری رضاشاه از سلطنت و پادشاهی محمدرضا پهلوی را به آگاهی نمایندگان رساند.

شاه جوان در نطق خود وعده داد شاه قانونی خواهد بود و اصول قانون اساسی را رعایت خواهد کرد. وی که به خوبی می‌دانست پدرش با دیکتاتوری مطلق حکومت کرده و در میان مردم جایی ندارد، گفت: اگر در گذشته اجحافی شده باشد برطرف و جبران خواهد شد. بدین ترتیب و با تغییر پادشاهی، فصل نوینی از تاریخ ایرانیان گشوده شد. سرپاس رکن‌الدین مختار رئیس شهربانی از کار برکنار و سرهنگ رادسر جانشین او شد. فرمان عفو عمومی برای همه زندانیان - سیاسی و غیرسیاسی - صادر شد. رضاشاه در اصفهان کلیه اموال منقول و غیرمنقول خود را به محمدرضا پهلوی در ازای یک سیر نبات، طی سندی رسمی هبه کرد. موجودی نقدی رضاشاه در حساب‌های بانکی ۶۸۰ میلیون ریال و تعداد املاک او ۵۲۰۰ پارچه آبادی بود! شاه پیشین، همین که تشریفات اداری را در اصفهان به انجام رساند، بی‌درنگ همراه با خانواده‌اش، به سوی یزد و کرمان و بندرعباس شتاف تا در آنجا زیرنظر مامورین انگلیسی، با کشتی پستی بندرا، خاک ایران را به سوی مقصد نامعلومی - که بعدها معلوم شد جزیره موریس واقع در اقیانوس هند و جزء مستملکات انگلستان است- ترک کند. شرم‌آور اینجا بود که شاه هنوز از ایران بیرون نرفته، نمایندگان مجلس با یک چرخش سریع ۱۸۰ درجه‌ای - که ویژگی برخی از ما ایرانیان شده است- همه دیکتاتورستیز و آزادیخواه و انقلابی دوآتشه شدند. آنان بدون اینکه به نقش خود در آن دوران اشاره کنند، همه سال‌های حکومت رضاشاه را زیر سئوال بردند و از آن به «دوره دیکتاتوری» یاد کردند! روزنامه‌ها و مطبوعات و سیاسیون نیز چنین کردند. شم ایرانی آنان می‌گفت که این سپاهیان بیگانه دو شعار به ارمغان آورده‌اند: «دموکراسی» و «سوسیالیسم» و اکنون «عقل» حکم می‌کند که ارباب دیکتاتور خود را عوض کنند و مصلحت در ستایش از «آزادی» و «دموکراسی» و «برابری» و «کارگرنوازی» است! کسانی که جرات نمی‌کردند در حضور رضاشاه حتی به چهره او نگاه کنند، اکنون در مجلس شورای ملی فریاد می‌کشیدند چمدان‌های آن شاه دیکتاتور را بگردید تا مبادا از اموال ملت، چیزی دزدیده باشد! روشنفکران ناراضی نیز اوضاع را برای تکاپوی سیاسی مساعد دیدند. در هفتم مهرماه هیات موسس حزب توده ایران که بخشی از گروه ۵۳ نفر زندانی را در برمی‌گرفت در خانه سلیمان میرزا اسکندری تشکیل و اعضای کمیته مرکزی موقت معرفی شدند. سلیمان میرزا اسکندری، عباس اسکندری، محمد یزدی، ایرج اسکندری، رضا روستا، دکتر مرتضی یزدی، دکتر رضا رادمنش، عبدالحسین نوشین، دکتر محمد بهرامی، بزرگ علوی و علی امیر خیزی اعضای این کمیته بودند.

شاه جدید و دولت فروغی برای دلجویی از مردم و کنترل اوضاع، دست به تغییرات گسترده‌ای در سازمان اداری و نظامی کشور زدند، مغضوبین دوره رضاشاه را اعاده حیثیت نمودند و دوباره بر سر کار آوردند. بدنامان دوره دیکتاتوری را نیز از کار برکنار کرده و یا به پست دیگری گماردند. در ارتش تصفیه دامنه‌داری آغاز شد و بیشتر امیران دوره رضاشاه بازنشسته شدند. لایحه‌ای قانونی برای بازپس‌دادن املاکی که رضاشاه به زور از مردم گرفته بود تقدیم مجلس شد. رضاشاه‌زدایی به سرعتی چشمگیر در حال اجرا بود. به دستور دکتر جلال عبده دادستان دیوان کیفر، سرپاس مختاری رئیس برکنار شده شهربانی که در حال خروج از ایران بود، در کرمانشاه دستگیر و به زندان قصر تهران تحویل شد. وی همچنین دستور بازداشت پاسیار راسخ رئیس برکنارشده زندان‌ها را صادر کرد.

به دلیل ورود نیروهای بیگانه به ایران و کمبود مواد غذایی، دولت سیستم جیره‌بندی را در تمام کشور به اجرا درآورد و کوپن‌های نان، قند، شکر، چای و خواربار در اختیار مردم قرار گرفت.

در ماه‌های میانی این سال، عمر مجلس دوازدهم به سر آمد و مجلس سیزدهم که انتخابات آن در آخرین ماه‌های سلطنت رضاشاه انجام گرفته بود و همان نمایندگان آرام و مطیع دوره رضاشاه در آن راه یافته بودند، گشایش یافت. جای شگفتی در این بود که همه آن نمایندگان، اینک آنچنان آزادیخواه و دموکرات شده بودند که جان لاک و ژان ژاک روسو می‌بایستی می‌آمدند و از آنان درس می‌گرفتند! در ماه‌های پایانی این سال، به تدبیر محمدعلی فروغی ایران پیمان سه‌جانبه‌ای با دولت‌های انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی به امضا رساند و خود را یکی از دولت‌های جبهه متفقین شناساند. فروغی در حالی که گزارش این پیمان‌نامه را در مجلس شورای ملی قرائت می‌کرد، یکی از تماشاچیان مجلس به سوی وی حمله‌ور شده وی را مضروب کرد. در ماه پایانی این سال، هنگامی که فروغی دست به ترمیم کابینه زد و مجلس رای اعتماد ضعیفی به وی داد، او از کار کناره گرفت و تهران را به سوی مقصدی نامعلوم ترک کرد. سرانجام پس از بحث و کشمکش‌های زیاد، علی سهیلی زمامدار کابینه‌ای شد که کشورش در اشغال نیروهای بیگانه بود. ماه‌های پایانی این سال، فصل رویش مطبوعات سیاست‌زده در تاریخ معاصر ایران بود. نخستین شماره روزنامه «مردم» به سردبیری عباس نراقی در بهمن‌ماه و نخستین شماره روزنامه سیاست، ارگان حزب توده ایران به صاحب امتیازی و مدیریت عباس اسکندری در اسفند ماه روی دکه‌ها رفتند.

▲ هیئت‌وزیران کودتای قبل از مراسم تخلیف شاه جدید

نگاه

## دور تکراری استبداد و هرج‌ومرج

**حبیب‌الله پیمان**

صد نکته

اگر می‌بینیم با وجود استمرار نظام مشروطه باز هم چرخه استبداد هرج و مرج فعالانه عمل می‌کند، علتش آن است که اساسی‌ترین عامل بازتولید یعنی ناامنی همچنان امکان ادامه حضور یافته است. به بیان دیگر به رغم تشکیل دولت ملی و حاکمیت قانون عوامل اصلی تولیدکننده ناامنی در حیات اجتماعی مردم که تا دیروز قدرت‌های طایفه‌ای، بزرگ مالکان، وابستگان به دولت‌های استعماری و افراد فرصت‌طلب و سودجو و گروه‌ها و شخصیت‌های اقتدارطلب بعدی و ملاحظات خارجی بود به کلی از بین نرفتند و مهار نشدند.

به این دلیل که دولت ملی مشروطه‌خواه از کاربرد اقتداری که از قیام و انقلاب ملت و رای آنها در انتخابات به دست آورده بود، عاجز ماند، صرفاً به این خاطر که به جای تمرکز همه توانایی و اقتدار حکومتی و امکانات و ابزار در برقراری نظم، اعمال حاکمیت قانون و رفع مشکلات مردم و نظم و نسق بخشیدن به امور، قسمت اعظم نیروی آنها صرف کشمکش‌های داخلی و رقابت‌های گروهی یا خنثی کردن توطئه‌ها و دسیسه‌های خارجی و وابستگان به استبداد شد، به ویژه افراط و تفریط‌ها، تندروی‌ها و نزاع‌هایی که بعضاً ریشه در قدرت‌طلبی و خودمداری شخصیت‌ها و گروه‌ها داشت مانع از انسجام درونی حاکمیت ملی و اتخاذسیاست‌های عقلانی و وحدت عمل و تحقق هدف‌ها و اجرای طرح‌ها گردید. در نتیجه آشوب و هرج و مرج در ارکان دولت و در سراسر جامعه دامن گسترد. مداخله قدرت‌های بیگانه بر شدت بحران می‌افزود و در نتیجه زمینه برای نیروی اقتدارگرا که درصدد احیای دوباره استبداد از راه غلبه و زور بود فراهم گشت. در تمام تاریخ ایران، حکومت‌ها چه مستبد و چه به ظاهر قانونی و مشروطه در باز تولید ناامنی در جامعه که عامل اصلی بروز هرج و مرج است سهم تعیین‌کننده داشته‌اند.

تقویم

## یک تیر و دو نشان

۲۰ خرداد ۱۲۸۵

صد روز

در این هنگام میان شادروانان بهبهانی و طباطبایی و نیز تعدادی از سران روحانی جنبش نشست و گفت‌وگویی درگرفت. رایزنی آنان به این انجامید که هر شب در یکی از مساجدی که روحانیون مشروطه‌خواه، امامت و تولیت آن را به عهده دارند، منبر وعظ و خطابه‌ای برگزار شود و آقایان برای بیدار کردن توده‌ها و پافشاری در خواسته‌ها، ضمن سخنرانی‌های مذهبی، مسائل سیاسی روز را نیز طرح کنند. قرار بر این شد که شب‌های جمعه آقا سیدعبدالله بهبهانی در مسجد خود واقع در سرپولک، شب‌های دوشنبه آقاسیدمحمد طباطبایی در مسجد خود واقع در چاله حصار، هم خود به منبر بروند و هم سخنرانان روحانی هوادار جنبش برای مردم سخنرانی کنند. این روزها در تهران شایع شده بود- و یا از سوی برخی نیروهای تندرو خواسته شده بود- که قرار است سیدین حکم جهاد صادر کنند و آزادیخواهان بی‌آنکه هیچ آمادگی داشته باشند، به جنگ دولت خودکامه بروند! رواج چنین شایعه‌ای به سود جنبش نبود. عین‌الدوله به این بهانه فراشان و قزاقان زیر فرمان خود را به باغ شاه برد و آماده‌باش داد و خانواده‌های آرامش‌طلب تهرانی به هول و هراس جنگ خانگی دچار آمدند. شادروان طباطبایی با تیزهوشی و کیاست این نکته را دریافت و بالای منبر چنین گفت: «از گوشه و کنار می‌شنوم که می‌گویند ملاها خیال جهاد دارند. این شایعه دروغ و خلاف واقع است. ما نه جنگی داریم نه نزاعی!». آن‌گاه برای اینکه تضمین فقهی و شرعی نیز داده باشد، گفت: «پادشاه ما مسلمان است. با پادشاه مسلمان، جهاد متصور نیست...»

سپس مردم را به آرامش و بردباری فراخواند. وی به نیکی می‌دانست که درگیری خشونت‌آمیز تندروان با نظامیان به سود جنبش نیست. هر چند که برخی می‌پنداشتند چنانچه درگیری میان آزادیخواهان و سپاهیان دولتی درگیرد، با این فرض که چون سپاهیان مسلمان هستند و خانواده خود را در روبه‌رو دارند، تیراندازی و کشتار نخواهند کرد و اگر هم این درگیری خشونت‌بار روی دهد، چند روزی بیشتر به درازا نخواهد کشید و باز با این فرض که این بار میان خود سپاهیان نیز تنشی روی خواهد داد، شادروان طباطبایی اما هیچ یک از این فرض‌ها را نپذیرفت و با رایزنی دیگر سران جنبش، شایعه مذکور را همراه با فرونشاندن شعله تندروی در میان آزادیخواهان پاسخ گفت. از آن‌سو پاسخ شادروان طباطبایی به این شایعه، جلو تندروان جنگ‌طلب در اردوی نظامی را نیز گرفت. در واقع طباطبایی با یک تیر دو نشان زد. یکی تندروان جبهه مشروطه‌خواهی را از اقدامات نابخردانه بازداشت و دیگر تندروان در میان جبهه خودکامگان را نیز بی‌دستاویز و خلع‌سلاح کرد!

کتاب شناسی

## اسناد سیاسی دوران قاجاریه

کتاب‌شناسی

کتاب ۴۴۲ صفحه‌ای «اسناد سیاسی دوران قاجاریه» نوشته ابراهیم صفایی است که در سال ۱۳۵۵ از سوی انتشارات بابک انتشار یافته است. به نوشته نویسنده کتاب دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه تا آغاز مشروطه یکی از دوره‌های مبهم و پوشیده و در عین حال حساس و پر حادثه تاریخ ایران است که اغراض سیاسی، تبلیغات، تعصبات و اشتباهات بسیار بر واقعیت‌های تاریخی سایه افکنده است. در این کتاب نویسنده ۱۵۰ سند معتبر مهم سیاسی را به همراه کلیشه بیشتر اسناد را در کتابش ارائه داده است. کتاب شامل ده بخش است که «اسناد قرارداد انحصار دخانیات معروف به رژی، اسناد مرزی، اسناد کشتیرانی کارون، نامه‌های سفارت انگلیس، روس و بلژیک، اسناد قرضه‌های خارجی، دست‌خط‌های ناصرالدین‌شاه، اسناد مربوط به سیدجمال‌الدین اسدآبادی، میرزا ملکم‌خان و اسناد نهضت مشروطه ایران» را در اختیار علاقه‌مندان به پژوهش در زمینه انقلاب مشروطیت قرار داده است.

کتاب شناسی

## تاریخ مشروطه ایران

کتاب‌شناسی

تاریخ مشروطه ایران نوشته احمد کسروی که از سوی انتشارات امیرکبیر انتشار یافته است یکی از مستندترین کتاب در زمینه انقلاب مشروطیت است که سهم قهرمانان جنبش مشروطه را که از میان توده‌های مردم برخاسته‌اند معین می‌کند و گوشه‌هایی از نهضت مشروطه را که در تاریکی و ابهام مانده است روشن می‌کند. در این کتاب دوجلدی که بارها تجدید چاپ شده است رویدادهای ایران از آغاز جنبش مشروطه‌خواهی تا آمدن سپاهیان روس به آذربایجان مورد بررسی قرار گرفته است. کسروی که خود شاهد اوضاع ایران در یکی از دوره‌های پر تلاش بوده، جنبش حماسه‌آفرینانه خلق قهرمان‌پرور را به چشم خود دیده و حتی با برخی از قهرمانان و رهبران جنبش از نزدیک آشنا بوده است. وی همچنین از شیوه تاریخ‌نویسی معمول پا فراتر نهاده و صراحتاً تصویر روشنی از درخشان‌ترین دوره تاریخ ایران ترسیم می‌کند. کسروی در تاریخ مشروطه ایران از پیشامدهای روزگار میرزا حسین‌خان سپهسالار آغاز می‌کند و با پیروزی مشروطه‌خواهان پس از رویدادهای دوره استبداد صغیر کتابش را پایان می‌بخشد.

# آخرین روزهای شیخ فضل‌الله نوری

صد چهره

**محمود فاضلی**: اگرچه شیخ فضل‌الله مرجع تقلید نبود اما در پایتخت بالاترین مقام روحانیت را داشت و در ردیف بهبهانی و طباطبایی جای داشت. وی از نظر معلومات و تبحر در علوم دینی از همه هم‌ردیفان خود برتری داشته و بسیار فهیم و باهوش بود و در قدرت استدلال در میان طبقه خود نظیر نداشت. برای وی مشروطیت در چهره رقبایش که برای او مکروه بود، جلوه‌گر شد و او آنها را دشمن خود می‌پنداشت.

برخلاف بسیاری از مقامات و رجال مستبد که به سفارت‌های اجنبی و در واقع دشمنان ایران پناه بردند و به انتظار تقدیرات نشستند، شیخ فضل‌الله از زمانی که حبس شد تا موقعی که اعدام شد تمام ساعات را با بردباری و خونسردی گذراند. ضعف نفس از خود نشان نداد و راه عجز و ناله و توسل به این و آن را در پیش نگرفت و شخصیت خود را حفظ کرد. روز هفتم ماه رجب ۱۳۲۷ قمری عده‌ای از مجاهدین مسلح به فرماندهی یوسف خان ارمنی به خانه شیخ ریختند و در میان شیون و زاری و ناله اهل خانه، یوسف‌خان به سرعت داخل کتابخانه دوید و دست شیخ را گرفته کشان‌کشان بیرون آورد و داخل درشکه انداخت و فرمان حرکت داد.

یکی از افرادی که در آن روز آنجا حضور داشته است می‌گوید: «عصر بود، یک مرتبه دیدم عده زیادی خانه را محاصره کردند و مانند مور و ملخ از دیوارها بالا رفتند و پشت‌بام‌ها را اشغال کردند. آقا در کتابخانه بود و حال نداشت. وقتی صدای رفت و آمد را شنید پرسید، باز چه خبر است؟» مدیر نظام نواب نیز تعریف می‌کند: «۱۳ رجب تولد مولای متقیان علی(ع)، من صاحب‌منصب کشیک بودم. ساعت سه بعدازظهر بود که آقا را از بالاخانه نظمیه پایین آوردند و مرا با چند نفر مجاهد مامور کردند تا ایشان را به عمارت گلستان ببریم.

وسط تالار یک میز گذاشته بودند که یک طرف آن صندلی بود و یک طرف دیگرش نیمکت. دادگاه با عضویت روسای مجاهدین تشکیل شد. اعضای محکمه انقلاب اکثرشان سران مجاهدین تندرو بودند و روسای معتدل و سرداران از عضویت محکمه سر باز زده بودند. تقریباً بیست نفر تماشاچی از مجاهد و غیرمجاهد نیز حضور داشتند.

از ابتدای محاکمه شیخ از وی دائماً از تحصن حضرت عبدالعظیم سئوال می‌کردند که چرا رفتی، چرا آن حرف‌ها را زدی، چرا آن چیزها را نوشتی، پول از کجا می‌آوردی و از این قبیل چیزها. شیخ ابراهیم زنجانی ادعانامه مفصلی که ادعای مجرمیت شیخ را یدک می‌کشید، قرائت نمود و اعدام مجرم را از محکمه تقاضا کرد. اما در روز اعدام شیخ در میدان توپخانه هیاهو و جنجالی برپا بود که گوش را کر می‌کرد و صدای «زنده‌باد مشروطه» و فضای میدان را فراگرفته بود. محکوم، فاصله میان محبس و محل اعدام را با خونسردی و متانت پیمود. یکی از راویان این رویداد را چنین توضیح می‌دهد: «تجمع در میدان توپخانه به حدی بود که ممکن نبود درشکه رد بشود و به در نظمیه برسد. آقا را با درشکه زیر دروازه خیابان باب‌همایون، نگهداشتیم و مجاهدین مسلح جمعیت را شکافتند و راه را برای ما باز کردند و رفتیم. آقا را بردیم توی نظمیه، کنار دیوار شمالی دالان ورودی نیمکتی نشاندیم، وسط تابستان بود.

آقا عرق کرده بود و خسته به نظر می‌رسید. دو دستش را روی دسته عصایش و پیشانی‌اش را روی دو دستش گذاشته بود. دوربین‌های عکاسی در ایوان تلگراف‌خانه و چند گوشه دیگر مجهز و مسلط بر روی پایه‌ها سوار شده بودند. تمام مقدمات اعدام از شب پیش تهیه شده بود. یک حلقه مجاهد دور دار دایره زده بودند و چهارپایه‌ای زیر دار گذاشته بودند.» وی همچنین ادامه می‌دهد: «یک ساعت و نیم به غروب مانده بود. در همین گیرودار باد هم می‌وزید و هوا به هم می‌خورد. همین طور عصازنان به آرامی و طمأنینه به طرف دار می‌رفت و مردم را تماشا می‌کرد. تا نزدیک چهارپایه دار رسید و یک مرتبه به عقب برگشت و خادم خود به نام ناد